

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۱۱/۰۳/۰۵



مارک توین افغان

## یک طنز دفاعی از طرف مارک توین افغان

دیوانه بگریز که مستانه آمد

۵

به عادت همیشه و برای این که ویراستاران مرا هم شامل ناسپاسان شمارند اولتر از همه از ویراستاران پورتال به خاطر زحمتی که جهت اصلاح و تنظیم نوشته هایم می کشند، از صمیم قلب تشکر می نمایم. همچنین از آن عده از دوستانی که هنوز هم با ارسال نامه های پر محبت و معلوماتی شان به من کمک می نمایند تا این باند خیانت پیشه را هر چه بیشتر افشاء نمایم، نیز تشکر نموده به آنها قول می دهم که معلومات ارسالی آنها در زمانش مورد استفاده

قرار خواهد گرفت.

تا جایی که از مراجعه به سایت محبوب الله کوشانی بر می آید، گویا آنها این بار تصمیم گرفته اند تا در عوض سگ دیوانه "هیأت تحریر" خود را به صورت غیر مستقیم و با بزرگنمایی روشنفکرانه به جنگ من فرستاده، به زعم خودشان، اخلاق مسلکی و ژورنالیستی را تدریس نمایند.

صرف نظر از این که تا اینجا هم برد با من است زیرا با پیدا و داخل شدن جمعی به نام "هیأت تحریر"، ادعای باقی که گویا سایت "گفتمان" یک نفر همه کاره دارد، باطل ثابت شده خود اذعان داشتند که در عقب بیچاره بز اخفش، اخفش های زشت طینتی پنهان اند، از آن جایی که نمی خواهم نوشته ام از نشر باز ماند سلسله ویراستاری را به هم نزده، این قسمت را طبق پلان پیش می برم مگر در قسمت ششم، یک بار به دنیای فاقد اخلاق ژورنالیسم غرب و شرق نظر انداخته، عطای هیأت تحریر گفتمان را به لقایش خواهم بخشید، تا آن وقت می پردازم به ادامه بحث: در اینجا به اجازه خوانندگان عزیز، نوشته خود را چنین آغاز می نمایم:

هرچند در اول تصمیم داشتم تا به مانند سمندر که خواسته است آقای الم را معرفی نماید از معرفی الم و "باقی" آغاز کنم، مگر بعد تر فکر کردم تا این ترتیب را اندکی تغییر بدهم زیرا وقتی قرار باشد من شناخت خود را در مورد "باقی" تا اواخر دهه ۴۰ به عقب برگردانم و از آن تاریخ تا اکنون یعنی بیش از ۴۰ سال زندگی وی را نمایان ساخته، شخصیت، مثلون و کاسبکارش را به همگان بنمایانم، برای خواننده حیثیت یک سگ مرده را یافته و همه کس به مانند یک دوست بسیار محترم که باقی را از نزدیک می شناسد، خواهد گفت:

"وقتی چنین است که تو می گوئی و او واقعاً یک نعش بویناک سیاسی بوده و است پس تو چه به مرده کشی پرداخته چتلی را شور می دهی تا بویش بیشتر شود."

برای احتراز از چنین قضاوتی، معرفی آقای الم "بز اخفش" و شاید بی آبرویی چون باقی را قسمی به قسمت های بعدی می گذارم که در هر نوشته بعضی از زوایای شخصیت وی را نشان داده و در اخیر با جمع کردن تمام آن صفات، تجسم مادی آن را در وجود باقی مشخص خواهم ساخت.

هم چنین به تمام خوانندگانی که با علاقه مندی تقاضا دارند تا از باقی گذشته به رسول و اسپینتا برگردم، وعده می دهم که طی این سلسله تمام میهن فروشانی را که در گفتمان خانه کرده اند چه در اروپا باشند و چه هم در کانادا و یا امریکا یکی به دنبال دیگری چنان زیر ذره بین قرار بدهم که نه تنها از همکاری خود با باقی و سایت کوشانی اظهار ندامت و پیشیمانی نموده، بار دیگر توبه نمایند، بلکه از تولد خویش نیز پیشیمان شوند. فقط تقاضایم این است که این دوستان تحمل پیشه نموده و خود هر آن چه را فکر می کنند که برای این افشاء گری مفید است هر چه زودتر بفرستند، تا در موقعش مورد استفاده قرار گیرد. وقتی این سلسله ختم شود شما خواهید دید که چه تعداد افراد مزدور که در مکتب "شورای دموکراسی، با "چیغ زدن" درس غدر و خیانت به کشور را فرا گرفتند و طی این مدت دیگران را نیز مانند خود آلوده ساختند، ماسک های دروغین، نویسنده، مؤرخ و نمی دانم تحلیلگر و دیگر القاب را خواهند باخت. آن روز، روزی خواهد بود که هیچ پیشیمانی به حال شان سودمند نخواهد افتاد.

باقی در همان آغاز حمله بر من چنین می نگارد:

«در نوشته سید موسی عثمان هستی متوجه میگردم که خودش مینویسد :

" سر ملایی اش بیش از یک سیر گرم " شده بود !

باری از یک مردی که شراب را دوست داشت و مینوشید ، شنیده بودم که میگفت :

"شراب مانند دستان نامری است. تا وقتی سر انسان گرم نباشد، شخصیت اصلی اش پنهان می‌باشد، به مجردیکه سر گرم شد، باز شخصیت اصلی اش را دستان نامری بر ملامی‌سازد"

اینکه شخصی بنام سید موسی عثمان هستی، بمن خر خطاب مینماید و مقتول پالیزبان و ..... اما حیف شراب و حیف آن سن و سال و حیف وقت خلیل جان و یاران متقاعد اش که همچو دشنام‌ها را منتشر می‌سازند!«(۱)

آقای سمندر در این قسمت نوشته خود فکر می‌کنم "با" را فراموش کرده فقط "قی" کرده است یا به عبارت ادبی تر هر آن چه را طی این مدت نوکری برای اخوان الشیاطین و امپریالیسم آموخته با دیده درائی استفراغ نموده است، و خواسته با اتهام زنی و بستن افترای شراب نوشی به زعم خودش مرا دست بسته به شینواری و جان‌شینانش تسلیم نماید، تا باشد به جرم شراب نوشی مورد مواخذه قرار گرفته بیشتر از آن مزاحم و طنزروشی‌های باند اسپنتا و رسول نگر دم. - به این می‌گویند: **جاسوسی**

نمی‌دانم ترا چه خطاب کنم، حتما مطمئن نیستم که اگر ترا "انسان" خطاب کنم و اگر از ذره ای از شرافت در تو وجود داشته باشد ترا به همان ذره سوگند بدهم تا بگوئی که "انسان" هستی باز هم، انکار خواهی کرد که "انسان" هم نیستی، در نتیجه چه دوستان خوش شوند و چه هم خفه ترا بعد از این "قی رسول" و یا "قی اسپنتا" خواهم نامید اگر به این نام مانی راضی نیستی مزدور بی وجدان شاید برایت اعتبار بیشتر بیخشد.

برای تو مزدور بی وجدان که در زندگی ننگین و پر از فسادت عوض کردن ایندولوژی ساده تر از تعویض لباس بوده و به مانند آن کرمهائی که متناسب با تغییر محیط رنگ جلد آنها نیز تغییر می‌یابد، با اخوان اخوانی هستی و با کمونیست می‌خواهی کمونیست تر از لنین خود را قلمداد نمائی و اکنون که آش دموکراسی غربی جوش می‌زند می‌خواهی با "قلاده" دموکراسی به مردم فریبی ادامه دهی، این که من شراب بخورم و یا نخورم به تو سگ امپریالیسم چه ارتباط دارد.

نمی‌گویم که تو از عینک خود مرا دیده قضاوت نموده ای چون در نزد من شراب نوشی یک مسأله شخصی است که اگر در دین اسلام منع شده در سایر ادیان آسمانی هیچ ممانعتی در مورد آن وجود ندارد، در حالیکه عکس آن و طنزروشی و در خدمت بیگانه قرار گرفتن و ده سال جارچی اشغالگران شدن و در خدمت وزارت دفاع دولت دست نشانده قرار گرفتن، نه تنها یک عمل شخصی نیست که نزد یک دین و یا یک ملت خوب و نزد دیگری بد باشد، بلکه یک عمل اجتماعی و به ضرر یک ملت و خیانت به کشور است.

مزدور بی وجدان، بر من افتراء می‌بندی که گویا شراب نوشیده‌ام، به خاطری که در آینده از این گ. خوری‌ها نکنی، برایت می‌نویسم:

من سید موسی عثمان اگر شراب هم بخورم نه از تو هراسی دارم و نه هم از ملا شینواری و یا ملا ربانی و گوردگور مسعود. علاوه از آن این را هم بدان که اگر پایم را لچ کنم در بین تمام آن کسانی که با مسلمان نمائی می‌خواهند سکه قلب خود را به فروش برسانند، نمی‌توانی کسی را بیابی که حرمت شراب را نزد ثابت ساخته بتواند. پس بدون آن که به فکر توطئه‌گری باشی به بحث ادامه ده، این چنین اتهامات می‌توانست و می‌تواند بین عناصری احمق تر از خودت خریدار داشته باشد نه بین آنهایی که عقل شان از خر بیشتر است. زیرا جمله "امشب

مهمان داشتیم سرمالائی من به خاطر خوشی مهمان ها بیش از یکسیر شده بود مهمان ها هم لحظه به لحظه در سیاست گرم و گرم تر می شدند و حرف و انتقاد سر نویسنده ها ، سایت ها، و گردانندگان سایت ها زیاد بود، ... " آن قدر واضح است که فقط آدم های نادانی به حماقت تو و یا توطئه گرانی از قماش تو از ان شراب خوری را می فهمد. - نادان توطئه گر

مزدور بی وجدان، اگر سر "ننگ روشنفکرانی" از قماش تو به شراب گرم می شود، سرما را از گپ گرم می شود به خصوص اگر مفت هم باشد. آن جمله که در درون خود یک نوع طنز ضد قشر ملا را با خود حمل می نماید- معنای گپ ساده را نمی فهمی هنوز می خواهی خر را از خود پائنتر بدانی- مبین آن است که ما سرگرم گپ و گفتار شدیم. این که تو آنرا قسم دیگری درکی نموده ای برمی گردد به **خبث باطنت**.

این که در قسمت بعدی نوشته به گردانندگان پورتال من جمله استاد معظم و با دانشم آقای معروفی " متقاعد شدن" را طعنه گونه به کار برده ای، من به خود حق نمی دهم تا در مقام دفاع از آنها برآیم زیرا هم خود بهتر از من می نویسند و هم بلدند که بی ادبان را چگونه ادب نمایند.

مگر آن جمله تنها اهانت و توهین و یا کتره به طرف آنها نبود، بلکه تمام آنهایی را شامل می شود که تقاعد نموده اند و برای این که تو "انسان" نا انسان بدانی باید بنویسم:

در ادارات افغانستان و در سراسر جهان رسم بر آن است که وقتی یک مأمور وظیفه اش را در طول عمر به درستی انجام دهد، در زمان کهولت که در هر کشور اندازه آن متفاوت است، آن انسان به طرف تقاعد سوق داده می شود تا از یک طرف بعد از سالهای طولانی بالاخره آن مأمور امکان زندگی کردن بدون کار را داشته باشد و از طرف دیگر جایی پیدا شود برای نسل بعدی.

آنچه در تمام کشورها بدون استثناء از اهمیت برخوردار است این است که متقاعد شدن در ذات خود، به معنای انجام صادقانه دوره کار نیز شمرده می شود.

عکس متقاعدین کسانی دیگری نیز وجود دارند که روی ده ها و صد ها دلیل درست و یا نادرست قبل از آن که وقت تقاعد آنها رسیده باشد از طرف دولت و یا کار فرما به کارش خاتمه داده شده از کار طرد می گردد. این چنین افراد اگر از آن عده ای که به اساس فعالیت های مبارزاتی از کار طرد می گردند، بگذریم متباقی یا دزد اند و یا انسان فاسدی از قماش تو که حتا همان اداره هم آنها را تحمل کرده نمی تواند.

بدر نظر داشت توضیحات بالا، عکس تصور تو "انسان" احمق، متقاعد بودن نه تنها جای طنز و کنایه ندارد، بلکه در یک مناسبت اداری بالاترین رتبه ای است که یک مأمور از تمام خدمات خود می گیرد. این تذکر را به خاطری دادم که تو انسان احمق که همیشه حتا در زمان متعلمی ات طرد شده و هیچ گاهی فرصت آنرا نیافته ای تا افتخار متقاعد بودن را احساس نمایی، متوجه باشی که به عناصر شریف جامعه اهانت روا نداری.

نمی دانم در بین اداره کنندگان پنهان و پشت پرده گفتمان کدام متقاعدی وجود دارد و یا همه مثل تو داغ طرد را بر پیشانی دارند، هرگاه کسی در آن جمع وجود داشته باشد که بعد از عمری کار و خدمت متقاعد شده است جا دارد که اگر توان سیلی زدن بر روی کتیف ترا ندارد و یا نمی خواهد بازدن سیلی بر روی تو دستش را مردار و کتیف نماید، از این توهینی که به همه متقاعدین نموده بودی حق است، با یک پخسه تف جانانه مهمانت نمایند .

ادامه دارد

(۱) نوشته آقای سمندر ویراستاری نشده است - اداره پورتال